

تو برای چی توی سفره هفت سین هستی ؟



آریا و دنا سفره هفت سین را چیده بودند و منتظر بودند که سال تحویل شود . مامان و بابا به آنها گفته بودند بخوابند تا وقتی سال تحویل شد خودشان آنها را بیدار کنند اما آریا و دنا اجازه گرفتند بیدار بمانند تا لحظه سال تحویل که ساعت ۱۵ و ۲ دقیقه بود . آریا و دنا کنار سفره تخم مرغ رنگ می کردند که یک دفعه خوابشان برد و دوتایی یک خواب عجیب دیدند .

آنها خواب دیدند که هر چیزی که در سفره هفت سین گذاشتند با هم حرف می زنند .

سیب به سیر می گفت : سیر ! تو را چرا می گذارند توی سفره هفت سین ؟ تو که نه پوست سرخ داری و نه مزه خوب مثل سنجد ؟؟

سیر دستی به شکمش کشید و گفت : من با ویروس ها می جنگم و می توانم آنها را از بین ببرم تازه نشانه این هستم که باید چشم و دل آدم سیر باشد !

سیب خندید و گفت : یعنی چی سیر باشد ؟

سیر گفت : یعنی اینکه همه اش چیز های زیاد نخواهد و چیزهایی که خودش دارد ، دوست داشته باشد .

سبزه موهایش را مرتب کرد و گفت : سیب تورا چرا توی سفره هفت سین می گذارند ؟

سیب گفت : من نشانه سلامتم و از قدیم گفتند هر کسی روزی یه سیب بخورد دیگه مریض نمی شود ! تورا برای چی توی سفره می گذارند ؟

سبزه گفت : من نشانه سر سبزی و شادی ام !

و خندید ،سجد های هم خندیدند و گفتند : راست میگه !سبزه خیلی خوش اخلاقه و و قتی می بینیمش دلمان شاد می شود.

سبزه گفت : خیلی ممنون دوستم که از من تعریف کردی ولی شما خودتان در این سفره چه کار می کنید ؟

سجد ها گفتند : می دانی ،ما برای هوش و حواس خوب هستیم و هر کسی با را بخورد هوشش زیاد می شود .
ماتوی سفره می نشینیم تا به آدمها بگوییم قبل از هر کاری باید فکر کرد .

سمنو هم به خودش تکانی داد و گفت : منم هم برای قوت و نیرو گرفتن خوب هستم . من را توی سفره می گذارند تا همه یادشان باشد باید غذای پر قوت بخورند اما نمی دانم چرا سماق را در سفره می گذارند ؟

سماق گفت : من نماد صبر و تحملم !نشانه این که نباید عجل بود اما سرکه چی ؟

سرکه بادی به غبغب انداخت و گفت : ای بابا من نشانه این هستم که هم در زندگی شادی است و هم غم . باید هم منتظره خوش ها بود و هم غم ها .

دنا و آریا که با تعجب داشتند به سفه هفت سین نگاه می کردند آمدند چیزی بگویند که از خواب پریدند و دیدند مامان و بابا منتظر سال تحویل نشستند . مامان و بابا به آنها خندیدند و گفتند : بچه ها سال دارد تحویل می شود . باید در دلها یتان آرزوی خوب کنید

آریا و دنا به هم نگاه کردند صدای تیک تیک ساعت آمد و سال تحویل شد .